

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)
سال سوم، شماره سوم، پیاپی ۱۱، پاییز ۱۳۸۸، ص ۱۳۰-۱۰۹

جایگاه شفایی در سبک هندی

سعید شفیعیون*

چکیده

شرف‌الدین حسن شفایی، معروف به حکیم شفایی، شاعر برجسته و طیب دانشمند دوره صفوی است که بسیار محل توجه و مورد احترام بزرگان معاصر و نسلهای پس از خود بوده است. شعر وی با وجود برخورداری از ویژگی‌های سبک هندی تا حد قابل قبولی از افراط‌کاریهای شعرای آن دوره در خیال و زبان عاری است و پاره‌ای اطلاعات مهم اجتماعی و زبانی از آن مستفاد می‌شود. با اینهمه تا امروز تحقیق و تصحیح جامع و شایان توجهی از احوال و آثار او؛ بخصوص مثنویاتش صورت نگرفته است. پژوهش حاضر سعی دارد تا با اتکا به منابع اصیل و متقدم آگاهیهای تازه‌تری در باب اهمیت مقام شاعری وی به دست دهد.

واژه‌های کلیدی

شفایی، زندگی، افکار، اشعار، سبک هندی

مقدمه

بی‌آنکه در این مجال اندک، قصد ورود به بحث جدلی و درازدامن نامگذاری مسامحه‌بار سبک‌های شعر فارسی را داشته باشم و از معطل ماندن مباحث جدید و نظام‌مند ادبی؛ بویژه فن سبک‌شناسی

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان stolu@ltr.ui.ac.ir

ادبیات فارسی اظهار تأسف کتم و احیاناً دوباره دعوای در لفافه امیری فیروز کوهی و نورانی وصال و سادات ناصری^۱ را با یکدیگر بر سر اطلاق عنوان سبک هندی یا اصفهانی به شعر دوره صفوی زنده کنم، باید بر این امر تأکید بورزم که این شیوه دست کم از اواخر قرن یازدهم به دو جریان منشعب شد و هر دو نیز از اصفهان سرچشمه گرفت. یکی از آنها سبک تمثیلی و اعتدال‌گرا و دیگر شیوه افراطی و انتزاعی محور خیال‌گراست. جالب آنکه در هر دو شیوه استادان و شاعران جریان‌سازی قرار داشتند، نظیر حکیم شفائی از گروه اول و زلالی خوانساری و جلال اسیر از گروه دوم که هیچکدام حتی برای یکبار هم پا به هند نگذاشتند و اغلب خود از منتقدان حوزه ادبی هند و ایرانیان پناهنده به هند بودند. البته دیوان اشعارشان در هند دست به دست می‌گشت و به نوعی همپای آثار انقلابیون این جریان ادبی، نظیر ظهوری و عرفی و طالب آملی شد و نهضتی را پدید آورد که هیچگاه زوال نیافت و گران‌گوهرانی چون بیدل و غالب و اقبال را به خزانه ادب فارسی افزود.

به بیانی دیگر در این دوره، ادیبان و شاعران برجسته ایرانی و هندی بسیاری قرار دارند که جامعه ادبی امروز ما یا آنها را اصلاً نمی‌شناسد و یا بسیار کم و سطحی به آنها وقوف دارد. نمونه‌اش شاعر دانشمند و پر قدرت و تأثیرگذار دوره صفوی حکیم شفائی است که حتی توجه و تحسین آذریبگدلی و رضاقلی خان هدایت، از ادبای بازگشتی را برانگیخته است^۲. باید ضمن قدردانی از اندک پژوهشهای گذشته در باب این شاعر، اذعان کرد که هنوز جستار بسامان و بایسته‌ای؛ بویژه درباره مشویات وی و ارزش و اعتبارش به لحاظ شعری و درونمایه‌های فکری و مسائل مربوط به حیات شاعر انجام نگرفته است. نگارنده علاوه بر اهتمام به این امر تلاش کرده است تا با حذف منابع و اقوال ناموثق و متأخر و تکراری و نهایتاً اشارات گهگاهی و بضرورت به آنها در بخش پی‌نوشت خواننده پروسواس و دقیق را تلویحاً در جریان نقد منابع تحقیق قرار دهد.

زندگی

شرف‌الدین حسن^۳ شفائی اصفهانی (← اوحدی بلیانی، ۲۹۷- الف؛ کاشانی، ۱۳۸۶: ۳۲۵)، در اصفهان به سال ۹۶۶ چشم به جهان گشود^۴. خاندان شفائی از عالمان و فضیلتی برجسته عهد خود بودند. پدرش حکیم ملا یا حکیم مولانا و یا حکیم خواجه ملا (← اوحدی بلیانی، ۲۹۷- الف؛ امین احمد رازی، ۱۳۷۸: ۲/ ۹۸۲؛ زواره‌ای اردستانی، ۱۳۷۴: ۲۸۱) از شاگردان میرغیاث‌الدین منصور شیرازی بود (← اوحدی بلیانی، ۲۹۷- الف) و طیب برجسته عصر خود به شمار می‌آمد و بر در مسجد جامع اصفهان

به مداوای مریضان می‌پرداخت. شرف‌الدین، طب و دیگر علوم را ابتدا نزد پدر و سپس برادر خود حکیم نصیرا آموخت.^۵ مدتی نیز در شیراز از شاه تقی‌الدین محمد نسابه شیرازی حکمت را فرا گرفت (زواره‌ای اردستانی، ۲۸۱). هم از فحوای اشعار حکیم شفائی در نصیحت به فرزندش^۶ و هم از حکایاتی که منابع در باب ارتباط این خانواده با شاعران عصر نقل کرده‌اند، معلوم است، شاعری نزد ایشان از مهمات هنر و فضایل به حساب می‌آمده است، چنانکه یکبار که در چهارده سالگی با محتشم کاشانی در خانه پدری دیدار داشته و دو غزل نیز برای او خوانده بود که «ملا محتشم می‌گوید که خوب گفته‌ای؛ اما به خربوزه گرمک اصفهان می‌ماند که به حسب ندرت شیرین واقع می‌شود. حکیم در جواب می‌گوید الحمدلله به گرمک کاشان نمی‌ماند که در کل شیرینی ندارد» (نصرآبادی، ۳۰۹/۱). به هر حال هر چند شفائی از نوجوانی به شعر می‌پرداخته و پدر نیز مشوق وی بوده، همت اصلی خود را بر سر یادگیری علوم؛ بویژه طب می‌گماشت، تا آنجا که خلفی شایسته بود، برای پدر و جایگاه وی بر در مسجد جامع را به کمال برازنده بود (اوحدی بلیانی، ۲۹۷-الف). شعر برای شفائی تنها تفتن و جولانگاه ذوق به حساب می‌آمد، چنانکه هیچگاه آن را وسیله کسب معاش نکرد. شفائی شاعر پرسفیری نبود و بیشتر عمرش را در اصفهان گذراند. در سایر منابع و همچنین اشعار شفائی به سفر وی به خراسان و یزد و مازندران اشاراتی شده است، چنانکه در سفر نخست ضمن زیارت مشهد مقدس دو سال "۱۰۱۴-۱۰۱۲" نیز مقیم هرات بوده (سیستانی، گک ۱۳۷) و به مصاحبت با شعرای آن دیار اشتغال داشت که البته سرانجام کارش با برخی از ایشان به تیرگی و مهاجرات کشید و از آنجا به اصفهان بازگشت. در راه بازگشت مدتی را در یزد سپری کرد و برخلاف خاطره تلخ خراسان، در آن سامان خوشنودی بسیار نصیبش گشت تا آنجا که در اشعارش به ستایش آن شهر و مردمان عالمش پرداخت. شفایی دو مرتبه نیز به طبرستان و مازندران رفته است (زواره‌ای اردستانی، همان) که از این میان سفر دومین به امر شاه صورت گرفت (ادامه همین مقاله)، اما در باب سفر هند باید گفت وی نه تنها هیچ‌گاه به آنجا نرفت که حتی برای یک لحظه هم سودای همه‌گیر سفر هند را در سر نپروراند.

شفائی به سبب کبر و حشمت علمایی و طبع ناساز هجویشه‌اش با اغلب معاصران و حتی یارانش دوستی‌های بسامانی نداشت. یکی از ایشان در باب وی گفته «بس که متکبر و خودپسند است اگر کسی در حال نزع باشد، نمی‌خواهد به او رجوع کند. طبع شعرش خوب است، ولی از تکبر و خودستایی‌اش کسی به شنیدن اشعارش رغبت نمی‌کند» (صادقی افشار، ۱۳۲۷:۲۰۴). در ۱۰۰۰ هجری

شاعران اصفهان و دیگر نقاط ایران به همراه یکدیگر قطعه‌ها و غزل‌ها در هجو او طرح می‌کنند^۷ (اوحدی، همان). در سفر هرات نیز در مجلس امیرحسین خان شاملو با فصیحی شاعر کارش به منازعه و مجادله می‌کشد و هجوهای سختی میان این دو شاعر بزرگ رد و بدل می‌شود که بخشی از این اشعار در دست است^۸ (← اوحدی بلیانی، گک ۴۳۵؛ شفائی ۱۳۶۲: ۹۹-۱۰۰؛ همو، هزلیات، گک ۱۰۰، ۱۱۴). از معدود معاصرانش که از تیغ زبان او رسته‌اند، نخست صحیفی شاعر (همان، ۸۵۲) و حسن بیگ ذوالقدر شیرازی، متخلص به انسی است که هر دو بسیار مورد احترام شفائی بوده‌اند، به گونه‌ای که بین شفائی با انسی نامه‌های ملاحظه‌آمیزی هم رد و بدل شده است (← نصرآبادی، ۴۲۸/۱؛ گلچین معانی، ۱۳۴۶: ج ۷، ب ۵۹۲/۲) دیگر ملاعشرتی شاعر که پیش وی در کنار شعر، طب هم می‌خوانده است (← نصرآبادی، ۴۸۰/۱) و یا فضلی جرباذقانی و طبعی قزوینی و ملافضل همتی و باقیای مصنف (← همان، ۳۷۴/۱، ۴۳۱، ۴۳۶؛ فخرالزمانی، ۸۷۲) که در شعر شاگرد او بودند، البته برخی منابع صائب را نیز پیرو و شاگرد او دانسته‌اند (← واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۱۲۰۷/۲) که به نظر می‌رسد، اگر چنین ارتباطی بین این دو بوده باشد، مربوط به پیش از سفر مولانا صائب به هند است، چرا که در بازگشت صائب از سفر هند، حکیم دیگر در قید حیات نبوده است (← سهیلی خوانساری، ۱۳۱۶: ۴۲۷).

از دیگر کسانی که با شفائی هم‌طرح بوده‌اند و یا مشاعره داشته‌اند، می‌توان به مست‌علی اصفهانی و میرالهی اشاره کرد (نصرآبادی، ۳۶۳/۱: ۶۰۰). شیخ محمد اصفهانی نیز از شاگردان نزدیک او بوده که پس از فوت حکیم، سعی در ترتیب دیوان وی داشته و از میرزا جلالا خواسته تا دیباجه‌ای بر دیوان استادش بنگارد (← زواره‌ای اردستانی، ۲۷۵).

بنا به قول برخی از منابع متقدم، شفائی در تاریخ ۱۰۳۷ (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۱۰۸۲؛ دولت‌آبادی، گک ۶) یا به عبارت دقیق‌تر، پنج رمضان ۱۰۳۷ فوت کرده است که ظاهراً پیکرش را نیز برای دفن به کربلا برده‌اند^۹ (← زواره‌ای اردستانی، ۱۳۷۴: ۲۸۱-۲۸۲). از شفائی گویا تنها یک فرزند، به نام محمد راغب (دیده بیدار، گک ۶۴) برجای مانده بوده است که برخلاف نظر یکی از محققان (شفائی، ۱۳۶۲: ۴۴) تا پس از حیات پدر بر جای بوده و حتی یکسال پس از فوت پدر بر جای او به طبابت مشغول بوده است (← دولت‌آبادی، گک ۶).

با تخلص شفائی سه شاعر دیگر در ادب فارسی سراغ داریم. متقدم‌ترینشان همان شاعر طنزگوی بی‌معنی سرای معاصر و مصاحب شفائی است با نام حکیم باقر شفائی محلاتی که حلاجی می‌کرده

است؛ اما معلوم نیست از چه رو لقب حکیمی داشته و از او و حکیم شفائی مناظره‌ای جالب نقل شده است (نصرآبادی، ۶۴۶). دیگری حکیم عبدالاسحق شفائی خراسانی است که تنها یک منبع در باب او اطلاعات اندکی ارائه کرده و گفته «ظاهراً [از] مردم خراسان باشد از هند برگشته سوی وطن می‌رفت» (قانع تتوی، ۱۹۵۷: ۳۳۵-۳۳۶). سومین ملا محمدجواد شفائی نراقی فرزند ملا احمد نراقی است که دنبالهٔ مثنوی طاقدیس پدرش را سروده است (آقابزرگ طهرانی، ۱۹۸۳، ۱۳۴/۱۵؛ دانش‌پژوه، ۱۳۴۰: ۳۱۷۸/۱۳).

ب- شعر

شفائی در میان شاعران دورهٔ صفوی هم به لحاظ سلامت زبان و هم به لحاظ غنای فکری و برخوردار از پشتوانهٔ علمی از مقام و اعتبار قابل ملاحظه‌ای برخوردار است تا آنجا که صائب در باب فقدان او اظهار تأسف نموده و گفته:

در اصفهان که به درد سخن رسد صائب کنون که نبض شناس سخن شفائی نیست
(صائب، ۱۳۷۱: ۸۹۶/۲)

در واقع همّت وی در به‌کارگیری معیارهای طرز تازه و در عین حال سرنیچیدن از سنن جاافتادهٔ شعر استادان قدیم به همراه ورود اصطلاحات و تعابیر پزشکی و فلسفی به شعرش، طرز و سبک منحصری برای او حاصل کرده که بحق آن را می‌توان سبک شفائی نامید، چنانکه خود او نیز بر این امر چندین جای اشاره و اصرار دارد:

سخن به طور شفائی کنم ملاحظت‌سنج که یافت طور حریفان بی‌نمک تکرار
(شفائی، ۱۳۶۲: ۵۸)

۱) عواطف

شفایی در واقع از معدود شعرای این دوره است که شعرش را به لحاظ انواع عاطفه‌های شخصی و اجتماعی و حتی انسانی می‌توان مورد بحث قرار داد و به سبب اصالت آنها بدرستی در بابشان حکم کرد.

۱-۱- حس میهن دوستی وی در باب ایران و تحقیر هند و آرزومندان آن

شفایی نه تنها هیچ‌گاه به هند نرفت که حتی برای یک لحظه هم سودای همه‌گیر سفر هند را در سر نپروراند. دلایل آن چنانکه از اشعارش بر می‌آید میهن دوستی و بیزاری از شاعر پیشگی است.

شمع ایران چو سایه‌افکن شد دیدهٔ روزگار روشن شد

چون فروغش رخ جهان آراست
 هر که ایران زکوی خویش اش راند
 چون ره دور زیر پای آری
 هند از آنسو به سایه گی برخاست
 هند برد و به خسرویش نشانند
 رو به آن مجمع گدا آری؟
 (شفایی، نمکدان حقیقت، گ ۵۲)

ترجیح اصفهان و شعرای آن دیار به دیگر جایها بخصوص خراسان

هر که گم میکند ایام در او می جوید
 پیش از این بود صفاهان و کتون ایرانست
 (شفایی، ۱۳۶۲: ۳۸)

هر گوشه معلمی ستاده
 بازارگان او خردمند
 هرگام فلاطنی فتاده
 هم عقده گشا و هم رصدبند
 (شفایی، مجمع البحرین، گ ۱۰)

شاعران خرابه کهنه طوس
 جغد در غم طپیده ای چندند
 (شفایی، هزلیات، گ ۱۰۰)

کمال بی زوال اصفهانی
 از آن خورشید گردون صفاهان
 فروغی از دل آن مهر انور
 ضمیری داشت خلاق المعانی
 کواکب تیره در چشم خراسان
 به صد نجم خراسانی برابری
 (شفایی، مهر و محبت، گ ۳۴)

۱-۳- شکایت از عوام زدگی اوضاع ادبی و شیوع شعر سست و بی معنی

سخن سنجان دور از لفظ و معنی
 همه کاسب سخن سنجان بازار
 خراجی نیست چون شغل سخن را
 پس از گفتن کنند آهنگ معنی
 کنند امروز بر هر لوح انشا
 فلاطونان ناخوانده الف بی
 اتوکش، گیوه کش، کفاش و نجار
 همه نامند شاعر خویشتن را
 ندارد زان سخنشان رنگ معنی
 کند معنی پس از یک ماه پیدا
 (همان، گ ۳۶)

۱-۴- بی تعصبی و خرد گرایی

اگر از بعضی تفکرات و عقاید متعصبانه رایج این دوره بگذریم، شفایی نسبت به اغلب معاصرانش از

روح علمی و تفکر خردگرایانه ای برخوردار است، چنانکه تا حد ممکن بر عادات فکری غلوآمیز رایج عصرش غلبه کرده و این نکته را هم در اشعار مدحی و خردگرایانه‌اش در شأن معصومین (ع) بویژه حضرت علی (ع) می‌توان دریافت (← شفایی، نمکدان حقیقت، ۱۸-۱۶) و هم در مذمت نسب تراشان مدعی سیاست و مقلدان بی مغز و نسب تراشان مدعی سیادت و حاجیان و زائران ریاکار و سوداگر چشمگیر به نظر می‌رسد.

ای خجل از تو روح مصطفوی	شرم دار از علاقه نبوی
(همان، گ ۴۸-۵۱)	
این معطل خران و سواسی	بسته کار و بار للناسی
همه بر یکدگر کنند نگاه	کار هم را به هم کنند تباه
بار دل چون به مکه اندازند	به خرید و فروخت پردازند
	(همان، گ ۵۰-۵۱)

افکار علمی و اخلاق عملی

شفائی را بحق می‌توان خاقانی ثانی یا خاقانی سبک هندی نامید، هم به لحاظ وجوه اخلاقی و هم به سبب تمایل بسیار وی به زهد و عرفان. همچنین اصرارش در نمایش آگاهی‌های مختلفش از علومی مثل طب و فلسفه و در عین حال آگاهی به رموز و دقایق سخنوری، شفائی را بتحقیق از برجسته‌ترین شاعران این عصر قرار داده است. اجتهاد پرجسارتش در بسیاری از مسائل جدلی و بغرنج کلامی، مثل مخالفت با عقیده رایج معتزله و شیعه و اعلام دیدن حق با چشم سر و علت نبودن علم واجب‌الوجود و داوری کلامی بین اشاعره و معتزله (← همان، ۱۴-۱۰) نشان دهنده آگاهی عمیق وی از فلسفه اسلامی و دگراندیشی در این حوزه‌ها است.^۱

دیده ور شو به حسن لم یزلی	گو ز غیرت بتاب معتزلی
ارنی گوی باش همچو کلیم	لیک ناری ز لن ترانی بیم
بُعد کان مایه و بال بود	سبیل چشم اعتزال بود
دام کن دیده تماشایی	نتوان بود کم ز حربایی
تا فتد دیده تو بر دیدار	دیده از پشت پای خود بردار
	(همان، ۸-۹)

مُشاهد شد به چشم سر خدا را تماشا کرد حق را آشکارا
(شفایی، مهر و محبت، گ ۵)

با اینهمه بر فلسفه یونانی سخت می تازد و از آن بیزاری می جوید و می گوید:

فلسفه را سفله دان حکمت یونان مخوان سحر فلاطون کجا؟ معجز فرقان کجا؟
(شفایی، ۱۳۶۲: ۹)

فلسفه فلسی است به دگان تو عقل پیشیزی است به میزان تو
(شفایی، دیده بیدار، گ ۱۰)

۱-۶- هجو پیشگی و هزالی

در حقیقت این بخش، تاریک ترین وجه شخصیت اجتماعی و هنری شفایی است، چنانکه میرداماد در باب وی گفته است «شاعری فضیلت حکیم شفائی را پوشیده و شعرش را هجا پنهان ساخته است» (نصرآبادی، ۳۰۹/۱). چندان بر ما روشن نیست دلیل اینکه حکیمی چون او چرا می خواسته در این عرصه سرآمد قرون و اعصار شود تا حدی که معاصرانش در باب وی بگویند «در هزالی از سوزنی و انوری گرو برده. اگر این دو هزال زنده بودند، غاشیه کشی وی نمی توانستند کرد» (فخرالزمانی، ۱۳۶۷: ۵۲۳) و یا معتقد باشند «از شمشیر مهاجرات او اکثر شعرای عراق و غیره بر خود می لرزند» (اوحدی، ۲۹۷-الف)، اما به نظر می رسد، غیر از اهمیت هنری هجو بعنوان نوعی از انواع ادبی؛ بویژه در این دوره که کثرت شعرا و قلت مضامین و سرقت ادبی به اوج خود رسیده، خلق تند و متکبرانه و طبع طنزگرا و نگاه تفننی او به شعر با تحریکات برخی از دوستانش در هجو و مسخره کردن معاصرانش مجموعه دلایلی است که از وی شاعری اینچنین بر ساخته که حتی در دشنام دادن هم منت گذار است و می گوید:

ما که زین پیش هجو می گفتیم گردی از راه کینه می رُفتیم
همه فرموده حریفان بود همه دلخواه خرظریفان بود
این یکی میخ هفت سر می خواست وان دگر تیغ پرده در می خواست
من هم از بهر دستگیری ها از کمال سخن پذیری ها
هرچه گفتند آنچنان کردم همه را شهره جهان کردم
همه فخر جهان ز هجو مند روشناس جهان ز هجو مند
(شفایی، نمکدان حقیقت، گ ۶۱)

نتیجه این بی‌بندوباری‌های شاعرانه حکیم و دشمن تراشی‌ها چنان می‌شود که مشت‌های ایشان تهمت هجو شاه به وی درمی‌بندند و این خبر به گوش شاه‌عباس می‌رسد. حکیم برای تبرای این اتهام قصیده‌ای قسمیه‌ای بلند می‌سراید و یادآوری می‌شود که

من و هجای تو استغفرالله اینها چیست
اگرچه بی‌خردم اینقدر نی‌ام نادان
(شفایی، ۱۳۶۲: ۸-۱۰۶)

وی در دو قطعه دیگر که برای رفع این اتهام و التماس عفو و پوزش از شاه سروده است، ضمن اظهار توبه مجدد از هجوگویی به ناخشنودی پیشین شاه از این عمل شنیع اشاره دارد و می‌گوید:

پروای انتقام اعادی نمی‌کنم	بر روی هم نهند گر افزون ز صد گناه
اما جو رفت بی‌ادبی‌ها ز حد برون	تأدیب خصم واجب شرعی است گاه‌گاه
باید نواخت فرق خران را به چوبدست	بیرون نهند چون قدم کجروی ز راه
هر کس ز خصم کینه به نوع دگر کشد	مژگان به گریه، لب به دعا، خسرو از سپاه
دستش به انتقام دگر چون نمی‌رسد	شاعر به تیغ تیز زبان می‌برد پناه
خود را به یک دو بیت تسلی کند کز آن	روی عدو و چهره دیوان کند سیاه
این رسم اگرچه لازم ماهیت من است	چون کهربا کزو نتوان شست جذب کاه
اما پسند صاحب ایران نمی‌شود	تا با من است این هنر اعتبار کاه
بار دگر نه از لب و پس از صمیم قلب	تجدید توبه می‌کنم اما به دست شاه

(همان، ۱۷۱-۱۷۰)

البته الزاماً خاستگاه این هجویات دشمنی نبوده، چنانکه وی و بهترین دوستش، اوحدی که بیش از صد و پنجاه غزل به طرح و استقبال یکدیگر ساخته بودند و رفیق سفر و حضر هم به حساب می‌آمدند، هجوهای تندی در باب یکدیگر می‌گفتند (← شفایی، نمکدان حقیقت، گک ۱۲۴) هرچند در این بین شفایی اغماض بیشتری می‌کرده و اوحدی هم خود معترف است که «قائل این مقال در بدایت حال از شوخی طبیعت و اقتضای سن و زمان اگرچه اهاجی رکیکه به جهت وی گفته؛ اما وی با همه آتش فطرتی بزرگی نموده بر روی عظمت خویش نیاورده‌اند و در برابر خود شرمسار کرده» (اوحدی بلیانی، گک ۲۹۷). به هر تقدیر کمتر کسی از معاصران و معاشران شفایی است - از صالح شلغم و محمد خباز و هدایت بقال- (← شفایی، هزلیات، گک ۱۰۰، ۱۹، ۱۲۵) تا خواجه ملک حسین مالگیری و محمدرضا

فکری و ذوقی اردستانی و جلالای نائینی و اقدسی و نظیری نیشابوری و شاپور تهرانی و وحشی بافقی و میرزا محمد مؤمن کرمانی که طعمه شمشیر هجو او نشده باشد. چنانکه گفته‌اند، میرزا مؤمن پس از هجای گزنده‌ی حکیم که ترانه‌وار ورد زبان رنود و لوانید اصفهان شده بوده است، دو هفته بیشتر زنده نماند (همان، گک ۸۵، ۹۴، ۱۱۸، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۲۱؛ هاشمی سندیلوی، ۱۹۷۰: ۸۹۹/۲ نصرآبادی، ۴۳۲/۱). البته هجوهای گزنده‌ی او همیشه بی‌پاسخ نمی‌مانده و بعضاً جواب‌های دندان‌شکنی دریافت می‌کرده است.^{۱۱} چه بسا حکیم در این میانه نه تنها معاصرانش را هجا گفته؛ بلکه برخی از شاعران بزرگ گذشته‌ی ادب فارسی نظیر ناصر خسرو و جامی را نیز به بهانه‌ی کجی اعتقادشان منکوب کرده است (همان، ۱۶۵؛ نمکدان حقیقت، گک ۶۷-۶۸). هرچند باید اعتراف کرد که نشانه‌هایی هم در اشعار شفائی، دال بر تکریم شعرای بزرگ فارسی، نظیر فردوسی، سنائی، جمال‌الدین عبدالرزاق، کمال اسماعیل، خاقانی و نظامی وجود دارد (شفائی، مهر و محبت، گک ۳۲-۳۳). بعنوان مثال عرفی شیرازی را به سبب یکی از همین بی‌ادبی‌ها و مفاخره‌های بی‌وجهش هجو کرده و در قصیده‌ای که به استقبال او سروده، می‌گوید

کمال بی‌ادبی این بود که نام کمال	دهان نشست به هفت آب بر زبان‌رانی
حدیث شعر به یکسو، کدام لب کرده است	سخن ز نسبت شیرازی و صفاهانی؟
گهی ز مستی صهبای جهل می‌گویی	«به داغ‌های پس از مرگ سوخت خاقانی»
بود ز هجو تو خردی بزرگ لافی‌ها	چنانکه از نسف آقا تخلص شانی
	(شفائی، ۱۳۶۲: ۱۵۶-۱۵۷)

۱-۷- مدح‌گریزی و آزادگی

شفائی به لحاظ اخلاقی، شخصی مستغنی و البته عافیت جو بوده است؛ و بنابراین فاصله‌ی خود را همیشه با دربار حفظ می‌کرده تا آنجا که او را باید شاعری آزاده و مدیحه‌گریز دانست که حتی شعر را در نفس خود، نقص حکما می‌داند (شفائی، ۱۳۶۲: ۱۵۰) و نیز تنها «وجه معیشتش از ممر طبابت» می‌گذشته است (فخرالزمانی، ۱۳۶۷: ۵۲۴). هم از این‌روست که به هجو بسیاری از شعرای هم‌روزگارش پرداخته و آنهایی را که بخصوص برای کسب صله، جلای وطن می‌کنند و هند را کعبه‌ی آمال خود قرار می‌دهند، نکوهش می‌کند و می‌گوید:

از شفای بوعلی دانی شفایی گشته‌ام
بر سپهر فضل از آنم داد فطرت برتری

از الهی و ریاضی و طبیعی بسته‌ام	بارها در بندر یونان دانش گستری
با وجود آنکه هر جزوم به دست عشوای است	در بن هر موی دارم رشته‌ی معنی‌گری
گو کسی در رسته دنیی متاع ما مخمر	بس بود ما را رواج شیوه آدم‌گری
آبروی شعر در راه کسی نفشانده‌ام	تا مرا از جمله معنی‌فروشان نشمری
رو سیه چون هند بادت کز برای ملک هند	از در یزدان به آن مشتی گدا رو آوری
رو بر آن خاک سیه چون سایه می‌خوابی دراز	پیش مخلوقی کم از کم سجده‌ها می‌آوری
یک دم آب سرد خوردن در سحرگاه خمار	پیش استغنائی من بهتر ز گنج اکبری

(شفائی، ۱۳۶۲: ۱۵۰-۱۵۲)

او هرچند به ملک الشعرائی دربار مرشد اعظم ملقب است (اسکندر منشی، ۱۰۸۲)، اما نه در اشعارش به این امر اشاره‌ای دارد و نه در روابط گهگاهی و احتیاط آمیزش با درگاه صفوی، می‌توان رفتار ندیمان و شاعران درباری را از او سراغ گرفت. هم از این بابت است که در توصیف وی گفته‌اند «از لوند مشربی ملازمت رکاب اشرف کمتر می‌نمود» (همان) و هرگز «به سعادت بندگی آن پادشاه ستاره سپاه مستسعد نگردیده و داخل فهرست ملازمان شاه عالمیان پناه نشده» (فخرالزمانی، ۱۳۶۷: ۵۲۳). با این حال باید گفت وی در این نوع روابطش هیچگاه بی‌احتیاطی و بی‌ادبی نکرده و هرگاه شاه عباس او را به حضور می‌طلبیده با دل و جان حاضر می‌گشته و اشعار دلکشی در ستایش وی می‌سروده، چنانکه یکبار هم از اصفهان به دعوت شاهی، با همراهی پیک سلطنتی راهی مازندران می‌شود و اشعاری در وصف آبادانی‌های شاه در فرح‌آباد می‌سراید:

نامه فرستاد به دنبال من	نامه مگو نافه مشک ختن
حرف نخست این که به مازندران	رخش طلب گرم کن از اصفهان
بود سخن در دهندش نیم‌گفت	کز ادبم بانگ اطعنا شنفت
بس که به خود پیش فتادم به راه	پیشتر از خویش رسیدم به شاه
ذره به خورشید جهانبان رسید	قطره به دلجویی عمان رسید

(شفایی، دیده بیدار، گ ۶۱-۶۲)

او حتی از اینکه در دربار به طبابت مشغول شود، هم ابا دارد و به فرزندش نیز نصیحت می‌کند تا عمل آلوده دیوان نشود:

طب که بود شیوه‌ی آدم‌گری	فرع طبیعی است از او نگذاری
در دلت این علم چو گیرد قرار	تا بتوانی به عمل درمیار
لذت این علم که بس دلکش است	چون عمل آلوده شود ناخوش است
تا دگری هست در این بارگاه	دست می‌لای مگر گاهگاه
میل ملاقات شهنشده مکن	با قصبی آرزوی مه مکن
طبع شه ار سوی تو مایل شود	طالب تو از طلب دل شود
امر پذیرانه تو هم پیش رو	دیده قدم کن به سر ریش رو
از کرم شه شعف افزون مکن	قاعده زیست دگرگون مکن
گرمی شه آتش سوزان توست	سیل فرود آور بنیان توست

(همان، گ ۶۵-۶۶)

در دیوان شفائی نزدیک به ۱۲ قصیده ۳ قطعه و ۱ ترکیب‌بند، در ستایش شاه عباس می‌توان یافت که تعداد قابل توجهی از آن هم اشعاری خالی از تملق است، چنانکه بعضاً تنها اشاره‌هایی به مدح شاه دارد (← شفایی، نمکدان حقیقت، گ ۳۳). بر این نمونه‌ها البته باید ستایش‌نامه‌های منظومه‌های دیده‌بیدار (گ ۳۵-۳۰ و ۶۴-۶۰) و مهر و محبت (ص ۱۸-۱۴) را افزود. دو سه قصیده نیز در مدح وزیری از وزرای شاه عباس گفته که به سبب ساده‌لحنی و ستایش اشاره‌وار آن معلوم نیست کدام شخصیت تاریخی مراد او بوده است (← شفائی، ۱۳۶۴: ۱۰۸، ۱۹۳-۱۴۱، ۱۷۳).

آصفا خاطر م پریشان است	زان نگفتم مدیح تو دلخواه
مدح تو گفتن از منست چنان	که به گلشن بری به تحفه گیاه

(همان، ۱۴۰)

او خود البته از این خلقش اظهار رضایت دارد و صراحتاً می‌بالد که:

نیستم شاعر ثناپیشه	که مدیح است ننگ اندیشه
هر که را کار لب ثناگری است	بر در خواجگانش چاکری است
بی‌نیازم که شاه فطرت من	نستاند خراج ملک سخن

(شفایی، نمکدان حقیقت، گ ۶۱)

با همه این مسائل شاه عباس او را بسیار بزرگ می‌داشت و یکبار که حکیم به تختگاه هارون ولایت می‌رفته، در محله نیم‌آورد چون به او برخورد می‌کند، می‌خواهد «که از مرکب به زیر آید، حکیم مانع شد شفقت بسیار به حکیم فرمودند و روانه شدند. جمیع امرا جهت مراعات حکیم پیاده شدند تا حکیم گذشت» (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۳۰۹).

۲) زبان

به لحاظ زبانی شعر شفائی یکی از بی‌عیب‌ترین و محکم‌ترین اشعار این دوره است که دلایل اصلی این قوت را می‌توان در تسلطش به زبان فارسی و عربی و تبعش از دواوین اشعار استادان پیشین بزرگ سخن نظیر خاقانی و انوری و سعدی و حافظ سراغ گرفت^{۱۲} (← شفائی، ۱۳۶۲، نود و دو - صد و هجده). با اینهمه توجه وی به ویژگیهای طرز جدید و استقبال اشعار استادان این شیوه چون بابافغانی و عرفی (همان) موجب شده است تا از الگوهای پیشرو آغازین شعر دوره صفوی به شمار آید. ورود جسارت‌آمیز واژگان و اصطلاحات عامیانه در کنار کاربرد انواع اصطلاحات علمی؛ بویژه پزشکی و عبارات جاف‌تاده و فصیح عربی، شعر او را یکی از متنوع‌ترین و دل‌انگیزترین اشعار سخته و پخته این روزگار قرار داده است که گاه به همراه مایه هجوآمیز و طنزگونه‌اش، حظ وافری نصیب خواننده می‌کند، چنانکه در هجو حاسدان گفته است:

ور نه به مبرز عدم از مُسهل هجا	بتوان فکند از شکم این دیارشان
(شفائی، ۱۳۶۲: ۱۱۴)	
یک طویله خر است کره خرت	که به شیر عربین زند عرر
	(همان، هزلیات، گ ۱۱۵)
گیوه کش خصم را اتوکش خواند	وین به آن، کهنه چین کوکش خواند
	(همان، نمکدان حقیقت، گ ۳۹)
خواجه خودهمچو کودکان دبه کرد	بدر امید ماه یکشبه کرد
	(همان، گ ۶۳)
مرده شو برده ای که خود گویند	معنی آن ز دیگران جویند
	(همان، گ ۷۰)
توبره شعر فکنده به دوش	در به در افتاده چو حلوا فروش
	(همان، دیده بیدار، گ ۲۲)

همچنین سعی شفایی در ساختن ترکیب‌های جدید مثل آدمگری به معنی پزشکی (همین مقاله) جلوه‌های تازگی شعر او را بیشتر کرده است.

دست چون بر تو می رساند اجل مهلت‌ها نمی ستاند اجل

(همان، گ ۷۴)

شفایی از زبان من بگو آن لاف پیم را که در میلان دعوی خود به خود خوش می زنی گوی

(شفایی، ۱۳۶۲: ۶۹۹)

روزگار از دست من تنها به قاضی می رود بی حیا ناکاوه می خواهد طلاق دخترش

(همان، ۱۸۹)

دیوان هزلیات شفایی با همه زشتی الفاظ و بی‌رسمی‌های اخلاقی خزانه شگفت‌آوری از اصطلاحات عامیانه و فرهنگ کوچک و بازار و اسامی اعلام نادر است که گاه تنها مآخذ شواهد فرهنگ‌نامه‌های فارسی است، مثل واژه هله‌لم و چم‌لان و ککه چندین لغات غریب دیگر در ترکیب‌بند هجویه مؤمن کرمانی

مؤمن هله‌لم بازی چم‌لان به کجا رفت پاکاری صد در صد کرمان به کجا رفت

خورجین و دف و تیک و بوق و سگ و بز کو اسباب گدایی عزیزان به کجا رفت

آن سنگ که نقش قدم خضر در او بود میراث قدیم ککه قلمان به کجا رفت

آن ریش چپر باف که در بقچه نگاهش می داشت برای در و دیوان به کجا رفت

(شفایی، هزلیات، گ ۸۶)

۳) خیال

به لحاظ حوزه بیانی شعر شفایی از شاخص‌های برجسته سبک هندی برخوردار است. البته این امر در همه آثار او یکدست نیست و بسته به نوع آنها تغییر می‌کند. بعنوان مثال مثنویهای عرفانی و اخلاقی‌اش نمکدان حقیقت، دیده بیدار و مجمع‌البحرین که به اقتضای سنایی، نظامی و خاقانی رفته کمتر از مثنوی بزمی مهر و محبت یا محبت‌نامه که به تقلید از خسرو شیرین سروده، از بار استعاری و خیال‌پردازی برخوردار است و یا در قصایدی نیز که در استقبال قصاید خاقانی، انوری، عرفی و کمال بعضاً با التزام ردیف‌های اسمی و دشوار مثل نرگس، آتش، تشنه و نگاه سروده بیشتر از دیگر قصاید و ترکیب‌ات و ترجعاتش از عنصر خیال بهره برده است (← شفایی، ۱۳۶۲: ۶۸-۶۹، ۷۶-۷۹، ۱۴۷-۱۴۵). غزلیاتش

هم با آنکه اغلب به پیروی از بابافغانی و گاه حافظ و سعدی است، جزء غزلیات هندی به شمار می‌آید؛ ولی زبان و خیالش تا حد زیادی از افراط‌کاری‌های این دوره خالی است. شفائی چنانکه گفته شد، شاعر استخوان خرد کرده‌ای است و اغلب دواوین شعرای بزرگ فارسی را خوانده و بعضی از اشعار مشهورشان را هم جواب گفته است (← همان). این امر به او امکان داده است تا در انواع شعر دستی پیدا کند، چنانکه امروز با نگاهی به آثارش می‌توان دریافت وی نسبت به شعرای عصر خویش هم به لحاظ محتوایی و هم به لحاظ فرم شعر در دایره وسیعتری شاعری کرده و البته این ویژگی کمی نیست.

۴) موسیقی

اشعار شفایی بنا به دید موسیقائی نیز چندان جای بحث ندارد؛ زیرا مثل اغلب شعرهای این دوره پیرو هنجارهای معمول عروضی شعر فارسی است و اوزان اشعارش اغلب اوزان خوشاهنگ و جافتاده شعری است (← همان، هشتاد و یک - نود و یک). اگر گناه برخی لغزشها در نسخه‌های اشعار شفائی به گردن ناسخان نباشد، باید گفت یکی دو سه مورد اشکال قافیه که جزء تسامحات موسیقائی شعر این دوره است، در اشعار این حکیم بزرگ هم هست؛ نظیر قافیه کردن مرضی و مرعی یا نفسی و معنی (← شفایی، نمکدان حقیقت، ۱۲، ۳۳) و آوردن ردیف در شعر بدون ذکر قافیه.

کینه خواهان مبر به نزد کسی گوهر خود مزن به سنگ کسی
همه فخر جهان ز هجو مند روشناس جهان ز هجو مند
(همان، گ، ۶۰)

نوع شناسی آثار شفایی

شفائی به جز دیوان دوازده هزار بیتهی شامل قصاید و ترکیبات و قطعات و غزلیات و رباعیات که یکبار در سال ۱۳۶۲ در تبریز به کوشش لطفعلی بنان به چاپ رسیده، مثنوی‌ها و دیوان هزلیاتی موجود است. شاید نخستین اثر او هزلیاتش باشد؛ زیرا که در مثنوی نمکدان حقیقت اشاره به مذمت هجو و ترک کلی آن کرده است. یک نسخه خطی از هزلیاتش با ۱۹۳۰ بیت به همراه مثنوی نمکدان حقیقت که تعداد ابیات آن بالغ بر ۲۸۰۰ بیت است، به شماره ۴۶۹۷ در کتابخانه ملک موجود است. هزلیات او اغلب در قصاید و ترکیب بند و در هجو محمد رضا فکری شاعر همعصر وی و مؤمن کرمانی سروده شده است. معدود مثنوی و قطعاتی نیز در هجو همکارانش مثل حکیم هدایت و یا شعرای خراسان و هند و اصفهان گفته است. ترکیب بندی نیز در هجو یزید دارد و تعداد قابل توجهی

رباعی که سهم عمده اش در هجو بینی ذوقی اردستانی، شاعر همعصر اوست. هر خواننده ای با مطالعه این بخش آثار او بی اختیار به قدرت بالای او در هجو پی می برد.

مثنوی های شفایی در تبعیت از آثار قدمایی چون نظامی از یک ساختار کلی و کلیشه ای برخوردار است به گونه ای که مقدمات همه آنها با توحید حق و مناجات و نعت پیغمبر و تعریف سخن آغاز می شود. افزون بر اینها شفایی به منقبت علی (ع) و ستایش شاه عباس هم پرداخته است اگرچه در نمکدان حقیقت، شاید به سبب محتوای تعلیمی و زاهدانه اش، از پادشاه ایران تنها با نام «خداوند چارمین اقلیم» آنهم در اواسط کتاب با لحنی کاملاً نصیحت بار یاد کرده است (شفایی، نمکدان حقیقت، گک ۳۳). مثنوی مهر و محبت یا محبت نامه، سروده ۱۰۲۱ هـ ق مطابق ماده تاریخ «این نسخه مهر» (محبت نامه، گک ۵۳) که به قول اوحدی کوشش ارجمندی برای رسیدن به طرز تازه است (اوحدی، ۲۹۷-الف) و گاه به نام «نسخه محبت» هم خوانده شده (زواره ای اردستانی، ۲۷۸)، نسخه نسبتاً کاملی در ۳۹۰۰ بیت به شماره ۳۰۴۰ متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به تاریخ کتابت ۱۰۵۲ هـ ق موجود است که نسبت به سایر نسخ ناقص این اثر معتتم است. شفائی در مثنوی هایش؛ بویژه نمکدان حقیقت و مجمع البحرين اغلب به مسائل کلامی و گاه عرفانی می پردازد. در این میان البته از گریزهای اخلاقی و ذکر حکایات پندآمیز و ایراد شکوه ها و نکوهش هایی فراخور موضوع و مقال دریغ نمی کند. در مثنوی نمکدان حقیقت که به پیروی از حدیقه سنایی سروده شده است و البته بیشتر در بردارنده مسائل کلامی است، کمتر مسائل لفظی لحاظ شده و زبان شعر تا حد زیادی از دوره خود فاصله گرفته و عقب نشسته است، به گونه ای که تا قرنهای متمادی آن را جزء آثار سنایی به شمار می آوردند (اهدایت، ص ۳۵۷). این مثنوی سرشار از طرح مباحث کلامی شیعی با بعضی دیدگاه های شخصی است. سعی او در ذکر نقل حکایات مفید و غیر مشهور؛ پسندیده است؛ بویژه آنکه فضل و تخصص پزشکی وی؛ بویژه در توصیه های اخلاقی مثل مسائل زناشویی این اثر را تا حد مرجعی مطمئن برای بررسی مسائل رایج اجتماعی آن عصر ممتاز کرده است (شفایی، نمکدان حقیقت، ۴۹-۵۶، ۷۶). مثنوی دیگر وی به نام دیده بیدار در ۱۰۲۷ هـ ق بنا به ماده تاریخ سروده شاعر (شفایی، دیده بیدار، گک ۷۰) به تقلید از مخزن الاسرار یکی از شعرای ترک به نام حیدر تلبه^{۱۳} سروده شده که در اصل بنای این کار فرمایشی است، از جانب شاه عباس که به او و چند شاعر دیگر مثل اوحدی به طور جداگانه محول شده بوده تا از آن مثنوی و حکایت هایش نمونه هایی مترجم و منظوم به دست دهند (اوحدی، ۲۹۷-الف). این منظومه

نسبت به نمکدان حقیقت، بار عرفانی بیشتری دارد. شفایی در بخشی از توحیدیه هایش فصلی سروده «در توسیع و ترجیع حروف مفرده به تشبیهات لایقه» که بنا به مقتضیات سیاسی آن دوره کمی غریب می نماید. از این اثر نسخه‌ای به شماره ۴۶۸۴ در کتابخانه ملک نگاهداری می‌شود. از مثنوی دیگر شفائی که در جواب تحفة‌العراقین گفته شده به نام مجمع‌البحرین، امروز نسخه‌های ناقصی باقی مانده که در ذیل یا ضمن نسخ بعضی دیگر از آثار او به عنوان مثال دیده‌بیدار به شماره ۴۶۸۴ با ۸۳۹ بیت در کتابخانه ملک موجود است. در این منظومه شاعر بسیاری از طبیعیات و اشیاء را مثل شراب و شمع و هوا و کره زمین مورد خطاب قرار داده است و در ضمن آن دیدگاه‌های خود را به مخاطب توصیه کرده است. از مجموع حدودی ۱۱۷۷۴ بیت - مثنوی‌ها و هزلیات و دیوان ۱۲ هزار بیتی شفائی چنین برمی‌آید که نسخه‌های دسترس ما نزدیک دو هزار بیت بیشتر از نسخ جامع آثار او محمدتقی دولت‌آبادی داشته باشد (← دولت‌آبادی، گک ۱۲) هر چند فاصله نسبتاً زیادی با دیوان ۳۰ هزار بیتی فراهم آمده شاگردش دارد (← زواره‌ای اردستانی، ۲۸۱).

نتیجه‌گیری

حکیم شفائی از شعرای پراقتدار و در عین حال متفاوت سبک هندی (اصفهانی) است که ضمن طبع آزمایی در انواع شعر به لحاظ فکری و اصالت عواطف و نیز ویژگی‌های زبانی اشعارش، امتیاز قابل قبولی نسبت به دیگر شعرای این دوره دارد. طیب دانشمند و فلسفه‌دان صاحب فکر شیعه‌ای که ضمن برخورداری از شأن بلند اجتماعی و دربار پادشاهی، بر بسیاری از مسائل اجتماعش نگاه منتقدانه‌ای دارد و از بسیاری تملقات شاعران این دوره و یا غلوهای مذهبی رایج این زمان به دور است. مثنوی‌های او که تا به حال در کسوت چاپ نیامده، جزو بارزش‌ترین آثار او به شمار می‌آید و عجیب آنکه به سبب بار اندیشگی آن در طول چندین قرن آن طور که باید، مورد توجه عام جامعه ادبی و نسخه‌نویسان قرار نگرفته، لذا نسخه‌های کامل و قابل توجه چندانی هم از آنها آنطور که باید و شاید در کتابخانه‌ها وجود ندارد.

پی‌نوشتها

۱- امیری فیروزکوهی معتقد بود، سبک هندی را منتقدان به جهت تحقیر بر این شیوه اطلاق کرده‌اند و ضمن دلایلی بیان می‌دارد که می‌بایست دست کم سبک اشعار شعرای برجسته ایرانی این دوره را اصفهانی و یا سبک

صائب و دوره صفوی بنامیم. این عقیده او مورد اعتراض و نقد برخی از محققان مثل عبدالوهاب نورانی وصال و سیدحسن سادات ناصری قرار گرفت و چنین گفته شد که نام سبک هندی، نخست بیان کننده برخی از ویژگی‌های منحصر به فرد این طرز؛ یعنی خیال‌اندیشی و مضمون‌پردازی و باریک‌بینی است و مهمتر از آن نشان دهنده دامنه گسترده زبان پارسی تا دورترین نقاط بیرون از ایران است. برای اطلاع بیشتر از محتوای این مقالات (← دریاگشت، صائب و سبک هندی، ۱۳۷۱: ۲۸۳-۲۹۵، ۴۷۱-۴۷۸، ۵۴۶).

۲- هدایت هم در مجمع الفصحا (۱۳۸۲، ب ۱ ج ۲/ ۶۸) و هم در ریاض العارفین شخصیت علمی و عرفانی و اشعار بلند او را ستوده و گفته است «نامش حکیم شرف‌الدین حسن و افضل فضلائی زمن بوده، میرداماد او را تمجید نمود و جامع کمالات صوری و معنوی و حاوی حکمت علمی و عملی از عالم توحید و تجرید، بهره داشته و در طریقت شعر و شاعری لوای شهرت افزاشته قصاید و غزلیات دلکش به رشته نظم کشیده و باده معرفت چشیده مثنویات متعدده دارد. از جمله مثنوی به بحر حدیقه موسوم به نمکدان حقیقت که الحق کمال فصاحت و بلاغت حکیم از آن ظاهر است» (هدایت، ۱۳۸۵: ۴۴۰) و نیز ← آذر بیگدلی، ۱۳۳۹-۱۳۴۰، ۹۵۰.

۳- بعضی منابع به اشتباه نامش را با نام دیگر طیب معروف دوره صفوی، مظفرین محمد حسینی شفائی کاشانی اصفهانی (م ۹۶۳هـ ق) درآمیخته‌اند و نام‌های اختراعی‌ای چون، شرف‌الدین ظفر حسین (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۳۰۹/۱) یا سیدامیر مظفرین محمد حسینی اصفهانی (مدرس تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۲۶/۳) را برای وی قائل شده‌اند، در اصفهان به سال ۹۶۶ چشم به جهان گشود. برای اطلاع بیشتر از این حکیم ← صفا، ۱۳۷۳: ۳۶۱-۳۶۲. جالب آنکه بجز نامش کتاب طبی قرابادین و بیست باب وی را نیز به حکیم شفائی نسبت داده‌اند (آزاد بلگرامی، ۱۹۳: ۴۷؛ مدرس تبریزی، همانجا؛ آذر بیگدلی، ۹۵۰).

۴- این سال بر اساس قول اوحدی (همانجا) برآورد شده، آنجا که می‌گوید «در سنه ۱۰۲۳ تخمیناً ۵۷ سال از حیات وی گذشته باشد، چه بیشتر از پنج سال از قائل در راه سنین بیشتر نیست».

۵- در برخی منابع نام پدر و برادر شفائی متفاوت و پیریشان نقل شده است. زنوزی نام پدر را حکیم نصیر و سادات ناصری گاه ملا محمدحسین و گاه ملا محمد نقل کرده‌اند (← شفائی، ۱۳۶۲: مقدمه بنان، ۳۸؛ آذر بیگدلی، ۱۳۴۰: ۹۵۰).

۶- هان ز سر علم نظر نگذری	از سر میراث پدر نگذری
گر نشوی خوبتر از خوبتر	عرض سخندانی آبا مبر
زرف نگاهان که جگر خسته‌اند	بهر تو میزان نظر بسته‌اند
طب که بود شیوهی آدم‌گری	فرع طبیعی است ازو نگذری
	(شفایی، دیده بیدار، گ ۶۵)

۷- اوحدی ضمن ترجمه حال اقدسی به این واقعه اشاره می‌کند و می‌گوید «در سنه هزار و یک چون پشیمان شده از آنها توبه کرده بود باز به وی کمال دوستی و یاری نمودیم. در آن وقت مابین بنده و حکیم شفایی بر سر مآخذ معانی فی‌الجمله مناظره بود. چون وی در رسید در آن اثنا سه غزل مطرح گردیده. با شعرا شرط نمودیم که همه شش غزل بگوییم سه در تغزل و سه در هجای حکیم مذکور پس جمیع شعرائی که در صفاهان بودند حتی اقدسی رفاقت کرده گفتند» (اوحدی، ۸۷- الف تا ۸۷- ب).

۸- فصیحی از شعرای ملازم و مورد علاقه شاه‌عباس در قزوین بوده که برای رفتن به هرات مدتی از شاه مرخصی می‌گیرد؛ اما به سال ۱۰۲۲ در آنجا با محبوبی آشنا شده و همراه وی به هند می‌گردد. چون شاه از این مسأله خبردار می‌شود، حاکم خراسان، حسین خان شاملو را مسئول بازگردانیدن وی می‌کند. سرانجام فصیحی با خفت و خواری به خراسان دست بسته عودت داده می‌شود و خان دستور می‌دهد تا ریش وی را برکنند و در زندانش افکنند. البته بعد از مدتی هم حسین خان و هم شاه‌عباس دل وی را خوش می‌کنند. (فخرالزمانی، ۱۳۶۷: ۵۷۴-۵۷۵)

۹- این در حالی است که نصرآبادی (۳۰۹/۱) ضمن نقل ماده تاریخ ملاعرشی در بیان فوت حکیم به سال ۱۰۳۸ یعنی «به شاه دین شفایی داد جان را» این واقعه را یکسال به عقب برده است. از مورخان متأخر، هرمان اته، گویا به سبب غلط بودن یا بدخوانی نسخه در دسترس‌اش، این تاریخ را ۵ رمضان ۱۰۲۱ ثبت کرده است (اتهِ، ۱۹۸: ۱۳۵۵-۱۹۹) و البته از این دست اشتباهات در کار او و سایر شرق‌شناسان که اتکاء آنها تنها به تذکره‌ها و نسخ خطی آنهاست، کم نیست. بر این اساس حکیم به هنگام مرگ حدود هفتاد و یکسال داشته است. ۱۰- برای اطلاع بیشتر از عقاید کلامی در باب لقاءالله نصراله پورجوادی، ماه در آسمان، ۱۳۷۵، تهران، مرکز نشر دانشگاهی؛ نمکدان حقیقت، گک (۳۳).

۱۱- به طور مثال گفته‌اند: آنگاه که فغفور لاهیجی «از مسافرت به آذربایجان و گرجستان بار دیگر به عراق معاودت می‌نماید و در این مرتبه با سر غزل دیوان نکته‌سرایی حاضر بوده [...] در درآمد آشنایی این دو معنی آفرین اول شفایی متکلم شد و از فغفور به این عبارت بی‌کم و بیش که: میر من تو کجایی‌ای؟ فغفور جواب داد که گیلک. آن هزال بی‌عدیل فی‌الحال بدو گفت که گیلک و کودن به حساب جمل در عدد با هم مطابقند. فغفور بی‌اندیشه و تأمل گفت: آری همچنانکه شفایی و صاحب جهل مرکب به همان حساب با هم موافق و برابرند. صفاهانی از بدیهه‌گویی گیلانی حساب تمامی گرفت و دیگر با او از روی هزل سخنی نگفت» (فخرالزمانی، ۱۳۶۷: ۴۵۵-۴۵۴).

۱۲- البته برخی ایرادات جزئی دستوری در اشعار او مشاهده می‌شود. نظیر «بیدمی» به جای «بودمی» و «می‌شاستی» به جای «شایسته می‌بود» که به نظر تبعیت زبانی وی از لهجه خاصی یا نوعی بازی در زبان باشد

(← شفائی، ۱۳۶۲، مقدمه بنان، ۷۲-۷۳).

۱۳- به نظر می‌رسد این حیدر تلبه همان مداح سلطان اسکندر شیرازی نبیره امیر تیمور از استادان شعر ترکی باشد که امیرعلیشیر نوائی (۱۳۶۳: ۱۲۴-۱۲۵) به او اشاره کوتاهی کرده و از مثنوی او با نام مخزن الاسرار بیتی نقل کرده است. صاحب تذکره خرابات (گک ۱۰۲-۱۰۷) حدود ۲۰۰ بیت از آن را ذکر کرده است.

منابع

- ۱- آذر بیگدلی، لطفعلی بن آقاخان. (۱۳۴۰-۱۳۳۹). *تذکره آشکده*. تصحیح سیدحسن سادات ناصری، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- ۲- آزاد بلگرامی، میرغلامعلی. (۱۹۱۳). *سرو آزاد*، تصحیح عبدالله‌خان، لاهور: چاپ سنگی.
- ۳- آقابزرگ طهرانی، محمد محسن. (۱۹۸۳). *الذریعه الی تصانیف الشیعه*. بیروت: دارالاضواء، چاپ دوم.
- ۴- اته، هرمان. (۱۳۵۵). *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه رضا زاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول.
- ۵- اوحدی بلیانی اصفهانی، محمدتقی. *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*، نسخه خطی کتابخانه ملک به شماره ۵۳۲۴.
- ۶- اسکندر منشی. (۱۳۸۲). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۷- امین احمد رازی. (۱۳۷۸). *هفت اقلیم*، تصحیح محمدرضا طاهری «حسرت»، تهران: انتشارات سروش، چاپ اول.
- ۸- دانش پژوه، منوچهر. (۱۳۴۰). *فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران*، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۹- دریاگشت، رسول. (۱۳۷۱). *صائب و سبک هندی*، مجموعه مقالات، تهران: قطره، چاپ اول.
- ۱۰- دولت‌آبادی، محمدتقی. *دیباچه اشعار حکیم شفائی*، نسخه خطی ملک به شماره ۳۷۵۵.
- ۱۱- زواره‌ای اردستانی، محمدجلال‌الدین طباطبایی. (۱۳۷۴). *نامه‌ها و نوشته‌ها*، تصحیح قاسم صافی گلپایگانی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۱۲- سهیلی خوانساری، احمد. (۱۳۱۶). «ملک‌الشعرا حکیم شفائی اصفهانی»، *ارمغان*، سال ۱۸، شماره ۶-۷، ص ۳۶-۴۲۳.

- ۱۳- سیستانی، ملک‌شاه. *خیرالبیان*، نسخه خطی کتابخانه مجلس به شماره ۹۲۳.
- ۱۴- شفائی، شرف‌الدین حسن. (۱۳۶۲). *دیوان حکیم شفائی*، تصحیح لطفعلی بنان، تبریز: چاپ اول.
- ۱۵- _____ . *دیده بیدار و مجمع البحرين*، نسخه خطی کتابخانه ملک شماره ۴۶۸۶.
- ۱۶- _____ . *محبت‌نامه*، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۰۴۰.
- ۱۷- _____ . *نمکدان و دیوان هزلیات*، نسخه خطی کتابخانه ملک، شماره ۴۶۹۷.
- ۱۸- صائب، محمدعلی. (۱۳۷۱). *دیوان صائب*، تصحیح محمد قهرمان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۱۹- صادقی افشار، صادق‌بیک. (۱۳۲۷). *مجمع‌الخواص*، تصحیح و ترجمه عبدالرسول خیامپور، تبریز: اختر شمال، چاپ اول.
- ۲۰- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳). *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس، چاپ اول.
- ۲۱- فخرالزمانی، عبدالنبی بن خلف. (۱۳۶۷). *تذکره میخانه*، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران، چاپ پنجم.
- ۲۲- قانع تنوی، میرعلیشیر. (۱۹۵۷). *مقالات الشعراء*، تصحیح حسام‌الدین راشدی، کراچی، انجمن ادبی اردو، چاپ اول.
- ۲۲- کاشانی، تقی‌الدین. (۱۳۸۶). *خلاصة الاشعار و زیدة الافکار*، تصحیح عبدالعلی برومند و محمدحسین نصیری کهنموئی، تهران: میراث مکتوب، چاپ اول.
- ۲۳- گلچین معانی، احمد. (۱۳۴۶). *فهرست آستان قدس رضوی*، مشهد: آستان قدس، چاپ اول.
- ۲۴- گوپاموی، محمد قدرت‌الله. (۱۳۳۶). *نتایج الافکار*، بمبئی: چاپ سنگی.
- ۲۵- مدرس تبریزی، محمدعلی. (۱۳۶۹). *ریحانة الادب*، تهران: خیام، چاپ سوم.
- ۲۶- نصرآبادی، محمدطاهر. (۱۳۷۸). *تذکره نصرآبادی*، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر، چاپ اول.
- ۲۷- هاشمی سندیلوی، شیخ احمدعلی‌خان. (۱۹۷۰). *مخزن‌الغرائب*، تصحیح محمدباقر، لاهور: مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، چاپ اول.

- ۲۸- هدایت، رضاقلی بن محمد هادی. (۱۳۸۲). **مجمع الفصحا**، تصحیح مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۲۹- _____ (۱۳۸۵). **ریاض العارفین**، تصحیح ابوالقاسم رادفر و گیتی اشیدری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۳۰- واله داغستانی، علی قلی بن محمد علی. (۱۳۸۴). **ریاض الشعرا**، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر، چاپ اول.
- ۳۱- **تذکره خرابات**، نسخه خطی کتابخانه ملک به شماره ۳۸۴۱.